

توقیف کامیون حامل ۲ میلیارد کلای قاچاق در فارس

فرمانده انتظامی استان از توقیف یک دستگاه کامیون و کشف مفادیر زیادی کلای قاچاق به ارزش ۲ میلیارد ریال در محور “شیراز” به کوار“ خبر داد.
به گزارش خیرگزاری برنا از فارس، سردار“احمدعلی گودرزی“اظهارداشت: ماموران انتظامی یگان تکاوری استان فارس هنگام کنترل خودروهای عبوری در محور “شیراز” به کوار“ به یک دستگاه تریلر حامل بار مظنون و آن را متوقف کردند.

وی ادامه داد: در بازرسی از این خودرو، ۷۵۰ عدد مغزی فقل، ۶۲دستگاه ترازو دیجیتال، ۴ حلقه لاستیک و ۸ دستگاه ام دی اف بُر، اسپیکل، پنل، مینی فُزر و رطوبت گیر خارجی قاچاق و فاقد مدارک قانونی کشف شد.

فرمانده انتظامی استسان فارس با بیان اینکه در این راستا یک نفر متهم دستگیر و به مرجع قضایی تحویل داده شد، افزود: ارزش ریالی این محموله های قاچاق برابر نظر کارشناسان، ۲ میلیارد ریال برآورد شده است.

کاهش ۹۷ درصدی آمار زندانیان مهریه در استان فارس

معاون قضایی استان فارس از کاهش آمار زندانیان مهریه شوراهای حل اختلاف استان خبر داد.



به گزارش ایلنا و به نقل از روابطعمومی دادگستری استان فارس، سید عبدالمهیدی موسوی معاونقضایی رئیس کل و رئیس شوراهای حل اختلاف استان فارس اظهار داشت: با توجه به افزایش نامتعارف قیمت سکه در ماه‌های اخیر شاهد افزایش زندانیان مهریه در استان فارس بودیم که پیرو بخشنامه ریاست معظم قوه قضائیه مبنی بر ارائه تسهیلات لازم برای جلوگیری از در حبس ماندن محکومان مهریه ، ملاقات حضوری با زندانیان حوزه قضایی استان و بررسی جزئیات پرونده آنها در دستور کار قرار گرفت.

موسوی خاطر نشان کرد: با پیگیری‌های صورت گرفته و به منظور اجرای دستورالعمل ارسالی، بخشنامه مذکور به سراسر حوزه‌های قضایی شوراهای حل اختلاف استان ارسال و با تدابیر و مدیریت رئیس کل دادگستری فارس دکتر القاصی و اهتمام تمامی رؤسای حوزه های قضایی استان آمار کلیه زندانیان شوراهای حل اختلاف از ۱۳۳۷ نفر زندانی در مهرماه سال جاری و قبل از صدور بخشنامه، به ۹۷۱ نفر زندانی در آذر ماه و در نهایت به ۹۲۴ نفر در نیمه ای ماه تقلیل یافت.

دستگیری عاملان سنگ پرانی و قتل راننده کامیون در “آباده”

فرمانده انتظامی استان از شناسایی و دستگیری عاملان سنگ پرانی به کامیون های حامل سنگ در شهرستان “آباده” خبر داد و گفت: این افراد ضمن سنگ پرانی، باعث مرگ یکی از سرنشینان کامیون های عبوری شده بودند.

به گزارش خیرگزاری برنا از فارس، سردار “احمد علی گودرزی“ اظهارداشت: در پی سنگ پرانی های شبانه به کامیون های حامل سنگ در محور مواصلای “آباده” به سمت “شیراز” در دی ماه سال جاری، سرنشین یکی از کامیون ها پس از برخورد سنگ به شیشه خودرو و تخریب آن مجروح و به بیمارستان انتقال داده می شود که به علت شدت جراحات وارده جان خود را از دست می دهد.

وی ادامه داد: با توجه به اهمیت موضوع، مراتب به صورت ویژه در دستور کار مأموران انتظامی قرار گرفته و با انجام اقدامات اطلاعاتی و پلیسی، تعداد ۹ نفر مظنون به قتل توسط مأموران پلیس آگاهی استان شناسایی و مورد تحقیق و بازجویی قرار گرفتند.

فرمانده انتظامی استان فارس گفت: پس از انجام تحقیقات تکمیلی از متهمان، در نهایت دو نفر از آنان ضمن اقرار به قتل با استفاده از سنگ، اعلام کردند در محور کمربندی آباده با سنگ پرانی، به چندین کامیون خسارت وارد کرده تا اینکه یکی از سنگ ها پس از برخورد به شیشه، به سر مقتول اصابت که منجر به فوت وی شده است.

سردار گودرزی با بیان اینکه تحقیقات تکمیلی پلیس در این خصوص ادامه دارد، افزود: مأموران انتظامی استان فارس با مخلان نظم و امنیت در جامعه و کسانی که به هر نحوی بخواهند امنیت و آرامش رانندگان زحمتکش را به مخاطره بیندازند، برخورد قانونی خواهد کرد.

او را به زور پای سفره عقد نشانندند
مدام هوای زندگی اش در وضعیت ناسالم قرار داشت. به خاطر مصرف زیاد مخدر، آسمان زندگی اش با هر دود، غبارآلود می شد. زرگری می کرد اما پلاش عیاری نداشت و سایه سر خوبی برای فرزندش و فرزند خوبی برای مادرش نبود. مرد زرگر دوباره زندگی موریانه زده اش چنین می گوید: از کودکی با دود و مواد آشنا بودم چون پدرم اعتیاد داشت. تا ۷ سالگی هر بار که مریض می شدم پدرم چندد دود به من می داد و رفته رفته مواد زیر زبانه مزه کرد.

بعد از فوت بزرگ تر از خود نشیست و برخواست می زدم و مادرم را فریب می دادم تا به من چند دود بدهد و حتی برخی مواقع هم از مواد مادرم سرقت و آن را استفاده می کردم. رفیق بازی ام بعد از این ماجرا شروع شد.

با آدم های بزرگ تر از خود نشیست و برخواست داشتیم تا احساس بزرگی کنیم. اصلا حواسم به درس و مشق نبود. مدام دنبال رفیق بازی، تفریح، مصرف مشروبات الکلی و سیگاری بودم. افتکارم دنبال کارهای منفی بود و حس درس خواندن نداشتم. بعد از ۱۴ سالگی که در دام مواد گرفتار شدم نتوانستم درسم را ادامه دهم و ترک تحصیل کردم. بعد از ترک تحصیل کنار برادرم که طلاساز بود مشغول به کار شدم. دوستان الکلی و سیگاری جدیدی پیدا کردم و با آن ها مدام دنبال دوستی با جنس مخالف بودیم.

برادرم وقتی دید که رفیق بازی ام تمامی ندارد در ۱۸ سالگی مرا مجبور کرد با دختری که به او اصلا احساسی نداشتم ازدواج کنم. هر چه مخالفت کردم فایده ای نداشت و به اجبار پای سفره عقد نشستم. خانواده همسرم در زندگی مان خیلی دخالت می کردند و همسرم اختیاری نداشت. زندگی مشترک مان بیش از یک سال دوام نیاورد و بعد از به دنیا

جوان مشهدی به برادرش رحم نکرد

جوان ۳۳ ساله ای که از شدت خماری توان ایستادن روی پاهایش را نداشت در حالی که مدعی بود خودروی برادرم را برداشتم تا پولی را که از او طلب دارم بپردازد در تشریح سرگذشت اسفبار خود به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری قاسم آباد مشهد گفت: از زمانی که به یساد دارم پدرم همواره بیکار بود و هیچ سولیتی در قبال خانواده اش احساس نمی کرد البته مادرم می گوید او در زمان خواستگاری و چند ماه بعد از آن نزد دایی ام کار می کرد ولی بعد از ازدواج دیگر همان شغل را نیز رها کرد و خانه نشین شد! خلاصه آن چه من به خاطر دارم این است که مادرم همواره برای تامین هزینه های زندگی در شغل ها و مکان های مختلف یا در خانه های مردم کار می کرد. هنگامی که به سن ۱۱ سالگی رسیدم دیگر درس و مدرسه را رها کردم تا کمک خرج خانواده باشم چرا که همه رویاها و آرزوهای کودکانه ام را سرکوب شده می دیدم در آن سن و سال خیلی

حوادث

آمدن تنها فرزندمان همسرم ساز ناکوک زد، حتی نگاهی هم به بچه شیرخوارش نکرد و بعد از شکایت از من جدا شد و دنبال زندگی خودش رفت. بعد از گرفتن حضانت بچه، مادرم از او پرستاری کرد. بعد از آن تریاک را کنار گذاشتم و کریستال را جایگزین آن کردم. اوایل با مصرف آن حال خوبی به من دست می داد. طوری شد که تمام درآمدم خرج تامین مواد می شد و به نوعی برای مصرف مواد، کار و برای کار، مواد مصرف می کردم و دود کل زندگی ام را احاطه کرد. چندین بار در کمپ بستری شدم اما فایده ای نداشت و بعد از مدتی هوای زندگی ام ناسالم می شد.

بعد از چند وقت کار در طلاسازی، طلا فروشی باز کردم و در این برهه بود که با شیشه آشنا شدم و همان هم شاهرگ زندگی ام را زد. بعد از مصرف شیشه چند ماه بیشتر طول نکشید که همه درآمد و طلاها را خرج مواد کردم و سرمایه ام دود شد. با کمک برادرم مدتی اعتیادم را ترک و مجدداً طلافروشی باز کردم. مدام حس تفاوت با دیگران مرا به سمت مصرف مواد می کشید و در برابر آن توانایی مقاومت نداشتم.

روزی یکی از دوستانم چند سکه قدیمی برام آورد تا آن ها را برایش بفروشم که در همین گیر و دار دستگیر و بعد از آن هم با گذاشتن سند آزاد شدم تا روز دادگاه برسد.

بعد از گذشت مدتی از این ماجرا دوباره یک روز مقدار زیادی مواد صنعتی برای مصرف خودم خریدم و داخل مغازه پنهان کردم تا زیاد از مغازه خارج نشوم و از کارم عقب نیفتم. یک شب که قصد رفتن به خانه ساتی را داشتم سوار یک خودرو شدم و ناخواسته با راننده سر حرف را بساز کردم. راننده وقتی فهمید من با قاچاقچی مواد کار دارم از من خواست مقداری



مواد برای مادر مریضش بگیرم. چون خودم مواد داشتم وسوسه شدم سودش را ببرم برای همین از او خواستم که روز بعد به محل کارم بیاید تا درخواستش را اجابت کنم.

روز بعد وقتی فرد غریبه وارد مغازه شد و مواد را به او دادم پشت سرش ماموران داخل مغازه ریختند و مرا دستگیر کردند. چون قبل از این اتفاق پرونده ای در دادگاه داشتم به ۶ سال حبس محکوم شدم. بعد از زندانی شدن من، پسرم که بزرگ شده بود ترک تحصیل کرد و داخل مغازه مشغول به کار شد تا مثل سابق چراغ مغازه خاموش نشود و مشتریام را از دست ندهم. بعد از چند سال حبس کشیدن با خوردن غفو از زندان آزاد شدم. بعد از آزادی از زندان چون اعصابم مثل گذشته دیگر کشش نداشت و زود از کوره در می رفتم دوباره سراغ مصرف مواد صنعتی رفتم.

مصرف زیاد مواد شخصیت ام را عوض کرده بود و کسی هم حاضر نبود با من معاشرت کند و زندگی ام به هم ریخت. وقتی برادرم دید که دوباره بیراهه را در پیش گرفته ام با کمک پسرم مرا به کمپ آوردند تا برای همیشه اراده کنم و از شر این هیولای افیونی خلاص شوم و به زندگی عادی برگردم و پدر پاک و درستی برای پسرم باشم.

▼

یا «فراموش کردن مشکلات زندگی» همچنان مقدار مصرف مواد مخدر را افزایش می دادم تا جایی که دیگر مدام پای بساط مواد مخدر می نشستم و زمانی برای کار کردن نداشتم وقتی مدت ها بعد وضعیت من شکل اسفابری به خود گرفت به طوری که هیچ کس اعتمادی به من نمی کرد، برادرم آرام آرام جای مرا در خانواده گرفت تا بتواند هزینه های این زندگی بی سر و سامان را تامین کند. او هم درس و مدرسه را رها کرد و وارد بازار کار شد با وجود این برادر کوچکم اشتباه مرا تکرار نکرد و به جای همنشینی با دوستان ناباب یا نشستن پای بساط مواد مخدر فقط به کار و تلاش می اندیشید تا مدتی که نسه تنها هزینه های خانواده را می پرداخت بلکه موفق شد خودرویی نیز برای خودش خریداری کند این درحالی بود که من همچنان در مرداب مواد افیونی دست و پا می زدم و هر روز بیشتر در این منجلاب فرو می رفتم دیگر به انسان فرسوده ای تبدیل شده بودم که جز مواد

ش رور معروف نمی خواهد به خاطر دختری اعدام شود!

توس (جاده قدیم قوچان) هستیم اما من و «م» از حدود چهار سال قبل که با یکدیگر همسایه بودیم ارتباط صمیمانه ای برقرار کردیم. با آن که از کاری که کردم و به خاطر اخلال در نظم عمومی دستگیری شدم خیلی پشیمانم اما هنوز رفاقتم با «م» پایان نیافته و این رفاقت ادامه دارد. خلاصه دوستی من و «م» ادامه داشت تا این که او در ماجرای قتل جوانی به نام رضا تهرانی دستگیر و روانه زندان شد. هشت ماه از این موضوع گذشت تا این که فهمیدم «م» با سپردن وثیقه سنگین به داسرا از زندان آزاد شده است به همین خاطر بلافاصله با او تماس گرفتم و برای شب نشینی و دورهمی به منزل «م» رفتم. دوستم از حدود یک سال قبل ازدواج کرده بود اما آن شب که ما برای صرف مشروبات الکلی دور هم جمع شدیم در منزل «م» تنها بودیم او چند ساعت قبل از زندان آزاد شده بود و ما از هر دری سخن می گفتیم تا این که «م» از مشکل شخصی خودش با جوانی سخن راند که در نزدیکی محل سکونت «م» زندگی می کرد آن شب دوستم از من خواست به خاطر یک ماجرای عشق و عاشقی که در نبود او به وجود آمده بودو در

اشک‌های یک عروس ۱۶ ساله که پدرش او را بیوه کرد!

اگر چه پدر و مادرم دربه‌در دنبال می‌گردند و ۱۰۰بار هم زنگ زده‌اند. می‌خواستم جواب تلفشان را بدهم اما خجالت می‌کشیدم حرف بزنم. بعد هم شارژ گوشی تلفن همراه تمام شد و دیگر نتوانستم یک دستگاه شارژ پیدا کنم. شب رسیده بود و نمی‌دانستم چه‌کار کنم. تسوی یک پارک روی صندلی نشسته بودم که ماشین کلانتری را دیدم. از مأموران کمک خواستم. از کلانتری به خانه پدرم زنگ زدم. نمی‌خواستم حرفی بزنم. اما وقتی صدای گریه پدرم را از پشت تلفن شنیدم از خودم بدم‌آمد. من خیلی خانواده‌ام را اذیت کرده‌ام. ما در یکی از روستاهای نزدیک شهر زندگی می‌کنیم. از دوران کودکی شاهد اخلاق تند پدر و مادرم بودم. آن‌ها هر موقع دعویاشان می‌شد ق‌دلی‌شان را سر من که بچه بزرگ خانه بودم خالی می‌کردند.

مادرم بعضی وقت‌ها که خیلی عصبانی بود مرا جلسوی دیگران تحقیر می‌کرد. شانزده‌ساله بودم که با پسری آشنا شدم. به خواستگاری‌ام آمد. خانواده‌ام مخالفت خود را اعلام کردند. اما مادر او که می‌دانست پسرش را دوست دارم به پدر و مادرم گفت حرف دل دخترتان را هم گوشش کنید. پدر و برادرم با شنیدن این حرف اذتشی شدند. آن‌ها با سخت‌گیری‌های خود می‌خواستند امر و می‌راندند. اما دیگر مثل روزهای اول زندگی‌مان به من ابراز علاقه نمی‌کرد و خیلی سرد شده بود. متأسفانه در رفت و آمد بسا آدم‌های ناباب به دام اعتیاد افتاد. نمی‌توانستم حرفی بزنم. این راهی بود که خودم انتخاب کرده بودم و باید تا آخرش می‌رفتم. دچار فشار عصبی زیادی شده بودم و نمی‌دانستم چه طور خودم را آرام کنم. شوهرم که نمی‌خواست موی دماغش بشوم و به

▼

کارهایش گیر بدهم با حيله و نيزنگ می‌خواست مرا هم متعاند کند. اوضاع زندگی‌ام خیلی ناچور شده بود. موضوع را به خانواده‌ام اطلاع دادم شناسن آوردم پدر و مادرم بلافاصله دست‌به‌کار شدند و طلاقم را گرفتند.

دست از پا درازتر به خانه پدرم برگشتم. خانواده‌ام می‌خواستند از من حمایت کنند. ولی از دیدن ریخت و قیافه‌ام رنج می‌کشیدند و دوباره سرزنش‌هایشان شروع شد.خواهرم هم از من فاصله می‌گرفت. می‌گفت دور و بسرش نرم که زندگی‌اش خراب می‌شود. برای برادرم هم یک سال است از مشهد زن گرفته‌ام. اما خانواده‌ام هنوز مرا به خانواده عروسمان نشان نداده‌اند. سرگردان شده بودم و احساس دلنگی می‌کردم. از خانه بیرون زدم و به مشهد آمدم. خسته شده‌ام و حالا باید دوباره از نو شروع کنم.

۱۵ ساله بودم که با ناپدری پلیدم عروسی کردم!

نوشین، زن ۱۷ ساله که برای تنظیم دادخواست طلاق از همسرش در دادگاه خانواده حاضر شده است به قاضی دادگاه خانواده گفت: ۱۴ ساله بودم که ناپدریم در یکی از شب ها که حالت طبیعی نداشت و مست بود قربانی نیت شیطانیش کرد، در ابتدا از این اقدام او به شدت خشمگین شدم اما زمانی که دوباره چنین سناریویی تکرار شد خوشم آمد و خودم داوطلبانه دور از چشمان مادرم به خلوت او می رفتم.

وی ادامه داد: این ماجرا تا یکسال ادامه پیدا کرد تا اینکه مادرم به روابط من و ناپدریم پی برد، در ابتدا با من درگیر شد اما زمانی که فهمید که من و ناپدریم به یکدیگر علاقه داریم تصمیم گرفت تا از جدا شود و پس از مدتی من و ناپدری سابق و همسر جدیدم زندگی مشترکمان را آغاز کردیم مدتی نگذشته بود که متوجه بارداری خود در سن ۱۵ سالگی شدم.

نوشین ادامه داد: این در حالی بود که رفتارهای محسن، همسر تغییر کرده بود و همواره دیروقت به خانه می آمد این شد که تصمیم گرفتم از کارهای او سر درآورم به همین دلیل او را مورد تعقیب قرار دادم تا اینکه فهمیدم دوباره به سراغ مادرم رفته است و با او در ارتباط است. وی گفت: این شد که تصمیم گرفتم تا از محسن جدا شوم به همین دلیل برای تنظیم دادخواست طلاق به اینجا آمده‌ام.

بنابراین گزارش قاضی پس از شنیدن اظهارات این زن دستور احضار همسر وی را صادر کرد.

الهام همزمان معشوقه ۲ نفر بود

محمد جوان ۲۱ ساله ای بود که رابطه دوستی خود را با الهام در سال ۹۱ آغاز می کند و محل قرارشان نیمکت های پارک می شود.

جمشید یکی از دوستان نزدیک محمد بوده است که چند باری الهام را به همراه وی دیده بود و به او دل بسته بود. براین اساس جمشید مزاحمت های تلفنی خود را شروع می کند و این آغازی می شود برای شروع یک رقابت عشقی که سرانجام مرگباری داشت. ۲۷ آبان ماه ۹۱ جمشید طی تماس تلفنی با الهام، تهدیداتی را برای محمد مطرح می کند و الهام ایسن خبر را به محمد می رساناند. عصر همان روز محمد به همراه دوستانش در خیابان ایستاده بودند که با یکدیگر به تفریح بروند.

جمشید قدم های خود به طرف محمد تندتر کرده و چاقوی خود را در دستش پنهان می کند سپس دست محمد را می گیرد و به بهانه یک صحبت خصوصی او را به انتهای کوچه می برد. بعد از چند دقیقه نزاع، جمشید چاقوی خود را به سینه محمد می زند و فرار می کند.

دوست محمد در این باره می گوید: ساعت ۵ عصر بود که جمشید، مقتول را به داخل کوچه برد و پس از چند دقیقه محمد به طرف من دوید. از وی سوال کردم که چی شده؟

جواب داد: جمشید به من چاقو زد.

بسا هم به دنبال وی رفتمیم کهه در همین هنگام محمد به زمین افتاد و من سریع وی را به بیمارستان سیدالشهدا بردم که متأسفانه ساعت ۸ شب تمام کرد.جمشید پس از این ماجرا با الهام تماس می گیرد و خبر کششن محمد را می وی می دهد و الهام در کمال ناباوری جواب جمشید را با گفتن اینکه تو هیچوقت دست به وی نمی رسد، می دهد. جمشید به الهام می گوید که علاقه ای به او ندارد و اگر محمد را کشت به خاطر وی نبوده و سر ناسزاگویی بوده که محمد به او داده است.

جمشید بعد از آن روز، به کرج که متواری می شود سرانجام پس از ۶ سال و در جریان تحقیقات پلیس، در کرج دستگیر می شود.

جمشید پس از بازداشت گفت: نمی دانم چه شد، یک لحظه عصبانی شدم. با چاقوی که از پیش در دست داشتم به سینه اش زدم و فرار کردم.

درگیری مرگبار پسر خاله‌ها به خاطر ۶۰ هزار تومان

ساعت ۱۴:۵۵ روز جمعه مورخ ۱۲ بهمن ۹۷ از طریق مرکز فوریتهای پلیسی ۱۱۰ وقوع یک فقره درگیری منجر به جنایت در یک مرکز تجاری به کلانتری ۱۳۴ شهرک قدس اعلام شد.

بسا تأیید خبر اولیه، موضوع به اداره دهم و تشخیص هویت پلیس آگاهی تهران بزرگ اعلام و در بررسی صحنه جنایت مشخص شد که مقتول طی یک درگیری و بر اثر اصابت ضربات جسم تیز به ناحیه قفسه سینه به قتل رسیده است.

یکی از شاهدان عینی حاضر در محل نیز عنوان داشت که مقتول توسط پسرخاله‌اش به قتل رسیده است.

در ادامه تحقیقات، محل تردد قاتل در محدوده خیابان مروراید غربی، شناسایی شد که بلافاصله تیم کارآگاهان اداره دهم به همراه مأموران کلانتری ۱۳۴ شهرک قدس از محل مراجعه کرده و متهم پرونده را در کمتر از ۳۰ دقیقه از زمان وقوع جنایت و درحالیکه قصد داشت با جمع آوری وسایل مورد نیاز خود از تهران متواری شود، دستگیر کردند.

متهم به هویت مشخص (۲۹ ساله) در همان تحقیقات اولیه صراحتا به ارتکاب جنایت اعتراف کرد و در اعترافاتش به کارآگاهان گفت: اختلاف من و پسرخاله‌ام به خاطر ۶۰ هزار تومان پول حاصل از فروش یک گوشی بود.

سرهنگ کارآگاه علی ویلیور گودرزی: معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی تهران بزرگ، با اعلام این خبر گفت: با دستگیری متهم و اعتراف صریح وی به ارتکاب جنایت، دستور بازداشت موفق توسط بازپرس پرونده صادر و متهم برای انجام تحقیقات تکمیلی در اختیار اداره دهم پلیس آگاهی تهران بزرگ قرار گرفته است.